



علل و عوامل جذابیّت سخنان مولوی

محمدتقی جعفری

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۸	مقدمه اول:.....
۹	مقدمه دوم:.....
۱۰	مقدمه سوم:.....
۱۰	مقدمه چهارم:.....
۱۲	مقدمه پنجم:.....
۱۴	آیا جلال‌الدین محمد مولوی را می‌توان از آثار او شناخت؟.....
۲۱	عوامل جذابیت سخنان جلال‌الدین محمد مولوی.....
۲۲	عامل یکم- استناد مولوی به آیات قرآن مجید.....
۲۴	عامل دوم- استناد مولوی به روایات.....
۲۷	عامل سوم- اطلاعات فراوان مولوی از معارف متنوع بشری و الهی.....
۲۹	عامل چهارم- مولوی بیان مطالب را برای خود، حرفه تلقی نکرده است.....
۳۰	عامل پنجم- قابل فهم کردن دریافت‌های شهودی در قالب و مثال‌ها و داستان‌ها.....
۳۳	عامل ششم- او از اعماق دل و جان خود سخن می‌گوید.....
۳۴	عامل هفتم- مولوی در حال خود آگاهی، حقایق را دریافت نموده و بیان کرده است.....
۳۶	عامل هشتم- بیان حقایق در زبان تمثیل.....
۳۸	عامل نهم- ساده‌گویی مولانا در بیان حقایق بالا.....
۴۱	عامل دهم- مولانا صیاد حقایق از دریای جان آدمی.....
۴۵	عامل یازدهم- اشراف انسان بر هستی.....
۴۸	عامل دوازدهم- مولانا درهم شکننده تمام ناامیدی‌ها.....
۵۲	عامل سیزدهم- آشتی دادن ماده و معنی.....
۵۵	عامل چهاردهم- نوینی و نوگرایی و دریافت واقعی حرکت و تحول در جهان هستی.....
۸۹	عامل پانزدهم- قرار دادن انسان در جاذبه کمال ربوبی.....
۹۶	عامل شانزدهم- نظام (سیستم) اندیشه و معرفت بشری باز است.....

- عامل هفدهم- ارتباط میان معارف بنیادین در مغز مولوی با حالات شهود روحانی ۹۷
- عامل هجدهم- هماهنگی احساس میان بینش‌های علمی محض در درون مولوی ۹۹
- عامل نوزدهم- برتری اندیشه مولانا از حد معمول بشر ۱۰۰
- عامل بیستم- کلام مولانا قطره‌ای از دریای معارف اوست ۱۰۲
- عامل بیست و یکم- مولوی با احساس وحدت شگفت‌انگیز در دریافت شده‌های خود ... ۱۰۴
- عامل بیست و دوم- هیجان بی حد مولانا در دریافت و بیان حقایق شهودی ۱۰۵
- عامل بیست و سوم- اهمیتی شدید که مولوی به تفکیک شیء برای خود ۱۰۶
- عامل بیست و چهارم- عشق به بیان حقایق برای طلب آن ۱۱۰
- عامل بیست و پنجم- فراوانی جملات نهایی (قضایای مطلق) در سخنان مولوی ۱۱۱
- امتیازات هشت‌گانه مثنوی از دیدگاه حکیم متأله مرحوم ملاهادی سبزواری رحمته‌الله ۲۱۹
- انبساط یکم ۲۲۰
- انبساط دوم ۲۲۰
- ۱- اسلوب و سبک حکمت‌آمیز ۲۲۲
- ۲- حکمت اصیل و زیبا و عالی ۲۲۴
- ۳- جامع شریعت و طریقت و حقیقت ۲۲۴
- ۴- عقل، یا تعقل نقاد (کاو شگر) ۲۲۵
- ۵- اندیشه‌های عمیق ۲۲۷
- ۶- ذوق شعله‌ور ۲۲۹
- ۷- توانایی‌ها و بینایی‌های متنوع ۲۲۹
- ۸- مثنوی بیان آیات قرآنی، بلکه یک تفسیر منظوم است ۲۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

حمد و سپاس بی پایان مر خداوند فیاض مطلق را است که سرمایه حقیقت جویبی و حقیقت یابی را در نهاد بندگان خود به ودیعت نهاد و بدان سان که انسان ها را برای برقرار ساختن ارتباط با ذات خویش (علم حضوری)، از سپری کردن فاصله های زمانی و مکانی و استدلالی بی نیاز فرمود، برای برخوردار ساختن آنان از حقیقت که دریایی است بی پایان، فاصله ای جز اولین لحظه بیداری واقعی (یقظه) قرار نداد. خداوندی که قرار گرفتن در جاذبیت ربوبی او، نزدیک تر از درک انسان، ذات خویشتن را است. در دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام به نقل از ابو حمزه ثمالی چنین آمده است:

وَإِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ

«و قطعاً کسی که رهسپار کوی تو شود، مسافتش نزدیک است.»

مسلم است که مقصود از مسافت، همان بیداری و قصد دریافت مقام ربوبی است، زیرا جمله بعدی چنین است:

وَإِنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ يَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ

«پروردگارا، تو از مخلوقات خود پوشیده نیستی، مگر این که اعمال ناشایست، آنان را از تو بپوشاند و دور کند.»

در دعای عرفه، حضرت امام حسین علیه السلام چنین عرض می کند:

مَتَى غَيْبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ

«خداوندا، کی از ما غایب شده‌ای که دریافت تو نیاز به دلیل داشته باشد.»

سید نعمه الله جزائری در کتاب **زهر الربیع**، این روایت را نقل کرده است که روزی

حضرت **موسی** علیه السلام به خدا عرض کرد:

رَبِّ كَيْفَ أَصِلُ إِلَيْكَ؟ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَضَيْتَ لِي وَضَلُّكَ إِلَيَّ

«خداوندا! چگونه به تو برسم؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: همین که

مرا قصد کردی، مرا دریافته‌ای.»

درود بیکران به پیشوایان الهی، پیامبران و رسولان او، خصوصاً به ذات پاک خاتم الانبیاء و المرسلین **محمد بن عبدالله** صلی الله علیه و آله و فرزندان معصوم او باد که با ارائه پاسخ نهایی به اصیل ترین سؤالات انسان‌ها (من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ با کیستم؟ برای چه آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟) آنان را در مسیر سعادت ابدی به حرکت درآوردند.

پیش از ورود به طرح مطالب کتاب، چند مقدمه را متذکر می‌شویم:

مقدمه اول:

این جانب در سال‌های گذشته، تفسیر و نقد و تحلیلی برای مثنوی **جلال‌الدین محمد مولوی** در ۱۴ جلد و یک مجلد فهرست راهنما نوشتم. سپس یک مجلد به عنوان **مولوی و جهان بینی‌ها** تألیف کردم که مقداری مقایسه بین نظرات مولوی و دیگر مکاتب بشری را در برداشت به اضافه دیدگاه‌های علمی بسیار قابل توجه مولوی که در کتاب مثنوی و **دیوان شمس تبریزی** آمده است. علاوه بر آن، مقالات و سخنرانی‌های متفرقه‌ای که درباره تفکرات و دریافت‌های مولوی داشته‌ایم. یکی از این مقالات که در انجمن اسلامی حکمت و فلسفه در تهران سخنرانی شد، تحت عنوان **عوامل جذابیت سخنان مولوی** بود که بعدها در صدد تکمیل آن برآمده و مباحث دیگری را بر آن اضافه نمودیم.

مقدمه دوم:

آنچه این جانب در زمان نسبتاً طولانی (۱۰ سال به طور پیوسته و ۵ سال به طور مجزا) از آثار مولوی به دست آوردم، بدون مبالغه و تعارفات معمولی، فوق العاده شگفت انگیز بود. هنوز هم بر همین عقیده‌ام که سخنان مولوی و شخصیت وی که از این سخنان تا حدودی می‌توان آن را درک کرد، خیلی بالاتر و پیچیده‌تر از آن است که در شرح حال او به قلم مورخان و نویسندگان معمولی عرضه شده است. مغز و روان مولوی با نیروها و استعدادهایی بسیار متنوع، با ابعاد و سطوح مختلف جهان هستی ارتباط برقرار کرده است، همان‌گونه که با خویشتن، خدا و انسان‌ها نیز از موضع‌گیری‌های گوناگون اندیشیده و دریافت‌های فراوانی را به دست آورده است. لذا، هر قدر هم که درباره تفسیر و توضیح و نقد و بررسی آثار مولوی درباره شخصیت معرفتی او کار انجام بگیرد، کاری به‌جا بوده و عموماً در علوم انسانی و خصوصاً در حکمت و عرفان و اخلاق، بسیار مفید خواهد بود.

هنگامی که مقاله‌ای را درباره عوامل جذابیت سخنان مولوی برای سخنرانی در انجمن اسلامی حکمت و فلسفه آماده می‌کردم، با سابقه ذهنی که پیرامون مطالب بسیار با عظمت و سازنده مولوی از یک طرف و اشتباهات قابل نقد وی از طرف دیگر، داشتم، مسأله مهمی مرا به خود جلب کرد، و آن این بود که تا جایی که بتوانم، فراز و نشیب‌های سخنان مولوی را در یک تألیف مستقل مطرح کنم و برای فهم دقیق‌تر درباره شخصیت مولوی و آثار وی، با بیان صریح وارد عمل شوم و از خداوند سبحان برای انجام این مهم یاری طلبیدم. به امید آن‌که بتوانیم در این مسیر گامی برداریم، از بعضی دوستان خواهش کردم همه مجلدات تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی را بررسی کرده و مواردی را که به نظر این جانب مورد نقد قرار گرفته است، استخراج نموده و یادداشت کنند. پس از بررسی مجلدات تفسیر مثنوی، در حدود هشتاد مورد قابل نقد در سخنان مولوی به دست آمد که این جانب با مراعات عفت قلم درباره این شخصیت بزرگ، آن‌ها را مطرح کردم.

مقدمه سوم:

در تفسیر و توضیح شخصیت‌هایی که از سطوح معمولی تفکر و احساسات و علم و معرفت گام فراتر می‌گذارند، اظهار نظر قطعی و کاملاً مشخص اگر محال نباشد، قطعاً بسیار دشوار است. **جلال‌الدین محمد مولوی** یکی از آن شخصیت‌های در سطح بسیار بالای معرفتی و احساسی است که اظهار نظر قطعی درباره ابعاد و عناصر شخصیت وی فوق‌العاده مشکل است. لذا، در تألیفاتی که درباره وی داریم، به توضیح مقداری از مختصات مغزی و روانی او پرداخته‌ایم، نه بیان همه سطوح و ابعاد شخصیت او.

مقدمه چهارم:

همه ما می‌دانیم که یک انسان - هر اندازه هم که از نظر معلومات و معارف به درجات عالی صعود کند - بالاخره انسان است، اگرچه هنوز عظمت استعدادها و ابعاد و قوای مغزی روانی انسان با آن همه تلاش و کوشش که برای شناخت آن‌ها آن‌چنان که هستند، در گذرگاه قرون و اعصار انجام گرفته است، درک و دریافت شده‌اند. به هر حال، مولوی یک انسان است و او خود بهتر از دیگران می‌داند که:

کاشکی هستی زبانی داشتی تا ز هستان پرده‌ها برداشتی
هر چه گویی ای دم هستی از آن پرده دیگر بر او بستی بدان
آفت ادراک آن قبال است و حال خون‌به‌خون شستن محال است و محال
من چو با سودائیش محرمم روز و شب اندر قفس در می‌دمم

حتی نظرات و دریافت‌هایی که خود او به جهت ارتباط روحی که با سالکان راه عرفان دارد، ابراز می‌کند - در حقیقت - در میان قفس جهان هستی قرار گرفته و در آن قفس می‌دمد.

باز خود مولوی، در حال نیایش، که جدی‌ترین حال بنده با خداست، می‌گوید:

یاده ما را سخن‌های رفیق که تو را رحم آورد آن ای رفیق

ایمنی از تو مهابت هم ز تو	ای دعا از تو اجابت هم ز تو
مصلحتی تو ای تو سلطان سُخُن	گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن
گرچه جوی خون بُود نیلش کنی	کیمیا داری که تبدیلیش کنی
وین چنین اِکسیرها زاسرار توست	این چنین مینیاگری‌ها کار توست
آن‌چنان که هست در خدعه‌سرا	ای خدا بنمای تو هر چیز را
وانما هر چیز را آن‌سان که هست	طعمه بنموده به ماوان بود شصت
واندر آن آب حواس شور ما	چیست این کوزه، تن محصور ما
در پیذیر از فضل الله اشتری	ای خداوند این خم و کوزه مرا
پاک دار این آب را از هر نجس	کوزه‌ای با پنج لوله پنج حس
تا بگیرد کوزه ما خوی بحر	تا شود زین کوزه منفذ سوی بحر

از این‌گونه مضامین که مولوی در کتاب *مثنوی* و *دیوان شمس تبریزی* آورده و اشاره به محدودیت معلومات و دریافت خود و دیگران است، به‌طور فراوان دیده می‌شود، و یقین داریم که این مرد اهل شوخی و تعارفات نیست. لذا، ارتکاب خطا و اشتباه علمی و معرفتی برای او نیز امکان و حتی واقعیت دارد، و اگر ما به جهت افراط در خوش‌بینی، اشتباهات و خطاهای مولوی و امثال او را نادیده بگیریم و بگوییم: چنین شخصیتی هرگز مرتکب اشتباه و خطا نمی‌شود، عده‌فراوانی از جویندگان حقیقت را از درک معارف والای مولوی محروم خواهیم ساخت، زیرا اگر چنین حکم کنیم که هر چه مولوی گفته است مطلقاً و عموماً عین حقیقت است، در آن هنگام که خطای مولوی برای یک جویای حق و حقیقت ولو در یک مورد آشکار شد، خواهد گفت: برای مغزهای کنجکاو و دور از تعارفات و احساسات خام معمولی، نباید داورِ این صاحب‌نظران، تعیین‌کنندهٔ تکلیف دربارهٔ ارزیابی شخصیت‌های بزرگ و آثار آنان باشد. لذا، یک شک فراگیر، همهٔ عناصر شخصیت و آثار او را در تاریکی و ابهام فرو می‌برد. از طرف دیگر، اگر در ارزیابی و تحقیق دربارهٔ این‌گونه شخصیت‌های بالا، دقت به خرج ندهیم و نتوانیم خودمان را برای داورِ عادلانه از جاذبیت سخنان بسیار با اهمیت آن رها بسازیم، ممکن است

فرهنگ اصیل و ناب جامعه را با تشویش و ابهام رویاروی کنیم، زیرا می‌دانیم که گاهی از بزرگان علم و معرفت، اشتباهات بزرگی صادر می‌شود که عظمت شخصیت آن اشتباه‌کننده نمی‌گذارد صاحب‌نظران جامعه درباره آن اشتباهات داوری صحیحی داشته باشند، چه رسد به نونهالان باغ علم و معرفت. به عنوان مثال، اگر ما جبرگرایی و وحدت موجودی مطلقه مولوی را که در مواردی از مثنوی آورده است تأویل کنیم، قطعاً قابل دفاع نخواهد بود، در این صورت چگونه می‌توانیم آن‌ها را تصدیق کنیم!

مقدمه پنجم:

این که جلال‌الدین محمد مولوی با توجه به آثاری که ما از ایشان در دست داریم مردی خیلی غیر عادی بوده و امواجی از معارف بیکران الهی از مغز او سرکشیده است، هیچ کس تردیدی ندارد. در کتاب‌هایی که از دوران زندگی این مرد به این طرف، در انواع معارف علوم انسانی نوشته شده، هر کجا به بیتی از ایشان استشهد شده است، مطلب حالت اوج به خود گرفته است و مانند این که آن بیت دلیل قاطعانه‌ای در بر دارد که باید برای اثبات مدعا پذیرفته شود. امروزه ما شاهد ابیاتی از ایشان در کتب اخلاق، فلسفه، حکمت، عرفان، ادبیات، روان‌شناسی و حتی روان‌پزشکی هستیم که برای تأیید مطرح شده است و در حقیقت، اقلیم معرفت را آن قدر که این مرد مسخر کرده، از توانایی اکثریت صاحب‌نظران بالاتر بوده است. مسلم است که شعر او از نظر هنری - مخصوصاً در مثنوی - به شعر حافظ و سعدی نمی‌رسد، ولی معارف و علوم می‌که از مولوی سراغ داریم، در امثال شاعران مزبور دیده نمی‌شود. البته ما در این داوری، جانب احتیاط را نگه می‌داریم و مطلق قضاوت نمی‌کنیم، بلکه او را بر اساس آثاری که از او و دیگران به دست ما رسیده، فوق‌العاده می‌دانیم. شاید دیگران هم آثاری داشته‌اند که به دست ما نرسیده است. در این قسمت، قصد داریم دلایل عظمت معارف مولوی را بیان کنیم که موجب شده است

این مرد به این اندازه در اعماق تفکرات بشری نفوذ کند. حتی آن عده از غربی‌ها که از عظمت او اطلاع پیدا کرده‌اند، مبهوت مانده‌اند. یکی از صاحب‌نظران مکاتبی که حتی با مبانی مذهبی مولوی مخالف است، می‌گوید:

«مولوی عالمی است بی‌بدیل و فاضلی است بی‌نظیر.»^۱

نویسنده عبارت مذکور ماتریالیست است. البته این سخنان از جانب کسانی است که تا حدودی فهمیده‌اند او چه می‌گوید، و متأسفانه عده‌ای هم مطالب او را درک نکرده‌اند و فقط عینک متن‌شناسی به چشم داشته و همه تکیه‌شان بر این بوده است که این شعر «بر» است، آن‌جا «با» است، این‌جا «ار» است و آن‌جا «اگر» است، و اصلاً در این فکر نبوده‌اند که او چه می‌گوید؟ حرفش چیست؟ و مطلبش کدام است؟ چه فرقی می‌کند که:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند

یا:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند وز جدایی‌ها حکایت می‌کند

مگر آن مواردی که اختلاف الفاظ نسخه، موجب اختلاف معانی گردد. در حالی که بیست و هشت هزار بیت مثنوی - بنابر نسخه **رمضانی** و بیست و پنج هزار بیت، بنا به نسخه **نیکلسون** - مملو از مطالب و واقعیات شگفت‌انگیز است. عظمت سخن او تا جایی است که حتی انسان‌هایی که هیچ چیز را قبول ندارند، هنگامی که چند بیت از مولوی در مورد مناسب برای آنان مطرح می‌شود، تسلیم و پذیرش شگفت‌انگیز از خود نشان می‌دهند. قصد ما در این قسمت، توضیحی پیرامون عوامل جذابیت شدید سخنان مولوی است که طرح آن‌ها ممکن است در تنظیم و

۱- اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، فریدون آدمیت، ص ۲۵۹.

از نیچه درباره مولوی نوشته‌ای نقل شده است که در مباحث آینده خواهیم دید. برتراند راسل در کتاب **عرفان و منطق** درباره زمان از مولوی مطلبی آورده و آن را می‌پسندد و انتخاب می‌کند.

تصفیه روش اندیشه و دریافت‌های شهودی مؤثر باشد. آنچه که تاکنون در این مورد مشاهده شده، همین است که مولوی در این مورد با اشراف و احاطه صحبت می‌کند و در آن مورد، زیبایی هنری او به اوج خود رسیده است. این مطلب که می‌گوید، ناشی از یک هیجان روانی و انبساط روحی است، ولی باید در نظر گرفت؛ مجموع عواملی که موجب جذابیت آثار مولوی - مخصوصاً مثنوی - شده است، در یک تألیف مستقل عرضه نشده است، و ما با لطف و عنایت خداوندی در این قسمت، این کار را تا آن جا که می‌توانیم به عهده می‌گیریم.

آیا جلال‌الدین محمد مولوی را می‌توان از آثار او شناخت؟

یک - با توجه دقیق به مجموع نتایج فکری و دریافت‌های شهودی این شخصیت که نمونه‌ای قابل توجه از آن‌ها را در دو قسمت این کتاب ملاحظه خواهید فرمود، نمی‌توان درباره‌ی وی با قاطعیت مطلبی را عرضه کرد، زیرا مغزی که بتواند مثلاً درباره‌ی جبر اختیار نظریه را چنان مطرح کند که گویی هر یک از آن‌ها را مستقلاً پذیرفته است به‌طور قانع‌کننده توصیف نمود:

۱- جبر مطلق

ما همه شیران ولی شیر عَلم حمله مان از باد باشد دم به دم

۲- جبر خاصه (جبر معیت)

این معیت با حق است و جبر نیست این تجلی مه است این ابر نیست
ور بُود این جبر، جبر عامه نیست جبر آن امّاره خودکامه نیست

۳- جباری خداوندی

این نه جبر این معنی جباری است ذکر جباری برای زاری است

۴- کسب اشعری

گر بپزّانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیراندازش خداست

۵- اختیار مستند به جبر الهی

این‌که گویی این‌کنم یا آن‌کنم	این دلیل اختیار است ای صنم
یک مثال ای دل پی‌فرقی بیار	تا بدانسی جبر را از اختیار
دست‌کان لرزان بُود از ارتعاش	وان‌که دستی را تو جنبانی ز جاش
هر دو جنبش آفریده حق شناس	لیک نتوان کرد این‌با آن قیاس
زان پیشیمانی که جنبانیدی‌اش	چون پیشیمان نیست مرد مرتعش

۶- نظریه‌ای شبیه به امر بین‌الامرین که از اهل بیت عصمت و طهارت آمده است

این نظریه در عنوان زیر در دفتر پنجم آمده است: (جواب گفتن مؤمن سنی، کافر جبری را در اثبات اختیار بنده و دلیل گفتن که سنت راهی است کوفته اقلام انبیاء علیهم‌السلام و بر یمین آن راه بیابان جبر است که خود را اختیار نبیند و امر و نهی را منکر شود و تأویل کند. از منکر شدن امر و نهی لازم آید انکار بهشت و دوزخ که بهشت جزای مطیعان است و دوزخ جزای مخالفان و دیگر نگویم به چه انجامد، *وَالْعَاقِلُ يَكْفِيهِ* الاشارة. و بر یسار آن راه بیابان قدر است که قدرت خالق را مغلوب قدرت خلق داند و از آن فسادها زاید که آن مَغ جبری بر شمرد.)

۷- اختیار عام در مقابل جبر به مفهوم عام آن

اختیاری هست ما را در جهان	حس را منکر نتانی شد عیان
اختیار خود ببین جبری مشو	ره رها کردی به ره آ کج مرو
سنگ را هرگز نگوید کس بیا	وز کلوخی کس کجا جوید وفا!
آدمی را کس نگوید هین بپر	یا بیا ای کور و در من درنگر!
گفت یزدان ما عَلَى الْأَعْمَى حَرْج	کی نهد بر ما حرج ربّ الفرج!
کس نگوید سنگ را دیر آمدی	یا که چوب تر، چرا بر من زدی!
این چنین واجست‌ها مجبور را!	کس نگوید، یا زند معذور را!
امر و نهی و خشم و تشریف و عتیب	نیست جز مختار ای پاک حبیب!

قطعی است که هماهنگ کردن این هفت نظریه و استنباط یک عقیده قابل تفسیر و توجیه از آنها، امکان‌پذیر نیست.

دو- این تنوع و تضاد در نظریات مولوی در ارتباط معرفتی انسان با خودش نیز به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

ملاحظه می‌شود که در این بیت، شناخت جان که با اصطلاحات «خود»، «من»، «روح» و «نفس» امکان‌ناپذیر تلقی شده است، در صورتی که در ابیات زیر، آن را قابل شناخت قلمداد کرده است:

عجز از ادراک ماهیت عمو حالت عامه بُود دریا ب تو
زان که ماهیات و سرّ سرّ آن پیش چشم کاملان باشد عیان
در وجود از سرّ حق و ذات او دورتر از وهم و استبصار کو
چون که آن مخفی نماند از محرمان ذات وصفی چیست کان ماند نهان

اگر منظور از ذات وصفی، ذات و روح و جان نباشد، با قیاس اولی‌یتی که در این ابیات آورده است: حال که محرمان (رشد یافتگان و سالکان راه حق و حقیقت) می‌توانند آن وجود اقدس را دریابند، دریافت جان را به طریقه اولی می‌توانند درک و دریافت کنند.

سه- هم‌چنین، در دیدگاه مولوی، ارتباط خدا با جهان هستی مختلف است، از آن جمله:

۱- آنچه موجود است، خداست و ما عدم‌هایی هست نماییم و خداوند، هستی عدم‌نما است:

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما تو وجود مطلق فانی نما

۲- جزء و کل، ولی به معنایی که موجب ترکب خدا از اجزاء باشد، بلکه همه موجودات جهان هستی همانند لطف سبز و جزء لطف گل و یک واحد است.

بشنو اکنون اصل اکفار از چه خاست زان که کل را گونه گونه جزءهاست
جزو کل نی جزوها نسبت به کل نی چو بوی گل که باشد جزو گل
لطف سبزه جزو لطف گل بُود بانگ قمری جزو آن بلبل بُود

۳- در ابیات دیگر، رابطه جزء و کل را به هر معنی که باشد، بین موجودات و خدا صریحاً نفی کرده و رابطه را عین گفته حکما و متکلمان اسلام مطرح کرده است:

ور تو گویی جزو پیوسته کل است خار می خور خار مقرون گل است!
جزو یک رو نیست پیوسته به کل ورنه خود باطل بُدی بعث رسل
چون رسولان از پی پیوستن اند پس چه پیوندندشان چون یک تزانند

چهار- در این مسأله بسیار مهم که آیا ذات خداوندی قابل شناخت است یا نه؟ دو نظریه از مولوی دیده می شود:

نظریه یکم: آری، ذات خداوندی قابل شناخت است:

عجز از ادراک ماهیت عمو حالت عامه بُود دریاب تو
زان که ماهیات و سرّ سرّ آن پیش چشم کاملان باشد عیان
در وجود از سرّ حق و ذات او دورتر از وهم و استبصار کو
چون که آن مخفی نماند از محرمان ذات وصفی چیست کان ماند نهان

نظریه دوم: نه هرگز، زیرا:

پس به ضد نور دانستی تو نور ضدّ ضد را می نماید در صدور
پس نهانی ها به ضد پیدا شود چون که حق را نیست ضد، پنهان بُود
نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد آن را توان پیدا نمود

پنج- مولوی در ارزیابی حواس نیز دو نظریه ابراز می کند:

نظریه یکم: بی ارزش بودن فعالیت های حسی:

راه حس راه خیران است ای سوار ای خیران را تو مزاحم شرم دار
پنج حسی هست جز این پنج حس آن چو زرّ سرخ و این حس ها چو مس
اندر آن بازار کایشان ماهرند حس مس را چون حس زر کی خرنند
حس ابدان قُوت ظلمت می خورد حس جان از آفتابی می چرد

نظریه دوم: حواس آدمی، گوهری بس گران قیمت است و او درباره این حواس، مسؤؤل واقع خواهد شد:

حق همی گوید چه آوردی مرا اندرین مهلت که دادم مر تو را
عمر خود را در چه پایان برده‌ای قُوت و قُوت در چه فانی کرده‌ای
گوهر دیده کجا فرسوده‌ای پنج حس را در کجا پالوده‌ای
گوش و چشم و هوش و گوهرهای عرش خرج کردی چه خریدی تو ز فرش

شش- در مسأله عشق اگرچه مولوی مطالب فوق‌العاده‌ای بیان نموده است، ولی درباره عشق مجازی و ارزیابی آن نیز به‌طور مختلف ابراز نظر کرده است. در مواردی متعدد، تصریح می‌کند که عشق مجازی یک پدیده بی‌ارزش، بلکه مختل‌کننده شخصیت آدمی است، از آن جمله:

عشق‌هایی کز پی رنگی بُود عشق نَبُود عاقبت ننگی بُود
هر چه جز عشق خدای اُحسن است گر شکرخواری است آن جان‌کندن است
عاشقان از درد زان نالیده‌اند که نظر ناجایگه مالیده‌اند
عاشقی کاو در پی معشوق رفت گر چه بیرون است در صندوق رفت

در مقابل این نظریه، عشق مجازی را پیل یا طریقی برای عشق حقیقی معرفی می‌کند:

عاشقی گر زین سر و گر زان سراسر است عاقبت ما را بدان شه رهبر است
ای بساکس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد
هیچ کس بر غیر حق عاشق نشد واقف آن سرّ به جز خالق نشد
عاشق آن وهم اگر صادق بُود آن مجازش تا حقیقت می‌رود

البته از بیت آخر می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر کسی در جاذبه عشق مجازی قرار بگیرد و بتواند به عظمت عشق آگاه شود و از محدودیت‌های نمود زیبا گام فراتر نهد، می‌تواند به عشق حقیقی نایل گردد، نه این‌که انسان تعمداً پاهای شخصیت خود را در زنجیر عشق مجازی ببندد، به این امید که آن را روزی باز کرده و رهسپار کوی معشوق حقیقی شود.

با نظر به تنوع شدید در نظرات و دریافته‌ها و اندیشه‌های مولوی پیرامون اصول مسائل الهیات، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی و شناخت انسان‌ها در حال ارتباط با

یکدیگر است که باید بگوییم زمینه کلی انگیزه‌ها و عوامل فعالیت‌های مغزی و روانی و هیجانات روحی مولوی، بر اصول و مبانی اسلامی استوار شده است، و این حقیقتی است که به هیچ وجه قابل تردید نیست. نهایت امر این‌که، مقداری از تفسیرها و توجیهاتی که درباره آن اصول و مبانی نموده، ناشی از عقیده و ذوق و برداشت‌ها و معلومات خاص خود او بوده است که ممکن است قابل مناقشه و حتی تشکیک و ردّ هم بوده باشد، ولی آن وضع روحی و مختصات روانی او را که همه تنوعات و فراز و نشیب‌ها و حتی تضاد در تفکرات و دریافت‌ها را تحمل و هضم نموده است، نمی‌توان با اصول تحلیلی روانی معمولی، درک و دریافت کرد. لذا، هرگز نباید گفت: «این است جلال‌الدین محمد مولوی»، بلکه آنچه که ما می‌توانیم بگوییم، این است که مولوی درباره این اصل، یا این قانون یا این مسأله چنین اظهار نظر کرده و آن‌گاه به ارزیابی آن نظر پردازیم و اگر امکان داشت، به تطبیق و مقایسه میان آن نظر و سایر عقاید و آراء و دریافت‌های او با دیگر صاحب‌نظران و حکما و عرفا پردازیم. بدین ترتیب، ما در تمام کتاب *مثنوی و دیوان شمس*، با یک مولوی که دارای شخصیتی که جامع مشترک میان مولوی‌های نهفته در مطالب متنوع آن دو اثر بزرگ بوده باشد، مواجه نیستیم.^۱

بلی، شخصیتی که فراتر از مجموع مولوی‌های نهفته در آن مطالب وجود دارد، یک شخصیت بسیار مقتدری است که همان‌گونه که در بالا گفتیم، آن همه تنوعات و فراز و نشیب‌ها و حتی تضاد در تفکرات و دریافت‌ها را تحمل و هضم نموده است. بدیهی است که توضیح چنین شخصیتی، حداقل بسیار بسیار دشوار است.

۱- این‌که می‌گوید:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
با صدها بیت دیگر که در دو کتاب خود درباره نوگرایی و نوینی مطرح کرده است، در حقیقت شرح حال
روانی خود او را به‌طور جدی در بردارد. مانند:
روز نو و شام نو، باغ نو و دام نو هر نفس اندیشه نو، نو خوشی و نو عناست

عوامل جذابیت سخنان جلال‌الدین محمد مولوی

اولین بار که به تألیف این کتاب پرداختم، نظرم بر آن بود که آن را در دو قسمت مطرح کنم:

۱- عوامل جذابیت سخنان مولوی

۲- اصول و قواعد ثابت در سخنان مولوی

ولی بار دیگر پس از بررسی آن دو قسمت، احساس کردم ابیات مورد استشهاد را برای قسمت اول نیز می‌توان محسوب نمود. لذا، شماره‌ها از همین قسمت شروع می‌شود.

عوامل جذابیت سخنان جلال‌الدین محمد مولوی

در این قسمت، کوشش شده است تا آن‌جا که بتوانیم و فرصت اجازه می‌دهد، عوامل جذابیت سخنان مولوی را مطرح کنیم. ضمناً برای هر یک از آن عوامل، توضیحات و نمونه‌هایی از سخنان مولوی را بیاوریم. به مطالعه‌کنندگان و محققان ارجمند پیشنهاد می‌کنیم - هر چه قدر بتوانند - با صرف وقت مناسب و دقت در تأویل در محتویات فرازهای سخنان مولوی بیندیشند و نتایج تفکرات و تحقیقات خود را برای خدمت به فرهنگ عالی انسانی اسلامی، به جامعه تقدیم کنند و کاروانیان علم و معرفت را از این نتایج سازنده بهره‌مند فرمایند و از این راه، درون

دانش پژوهان را مخصوصاً در اصول و مبادی علوم انسانی، از عقده‌های حقارت که در برابر امواج توفانی کارمندان علوم انسانی و طرز تفکرات تکنولوژی گسترده امروز به وجود آمده است، پاکسازی کنند و به آنان و مخصوصاً به معلمان خودباخته آنان، به طور جدی مطرح نمایند که با ایمان کامل به قانون جاودانی:

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ^۱

«پس بشارت بده بندگان مرا. آنان کسانی هستند که سخن را می‌شنوند و از بهترین آن سخن پیروی می‌کنند.»

آن قسمت از واقعیات و حقایقی را که خود شما آن‌ها را در حد اعلیٰ دارید و می‌توانید در عرصه معرفت از آن‌ها برخوردار شوید، از بیگانگان تمنا نکنید و این گوهرهای باعظمت معرفت را که در فرهنگ خود دارید، طلب از گمشدگان لب دریا ننمایید، و به آنان گفتنی است که شما با کدامین منطق، از ابر خشک و تهی از آب باران توقع دارید! و از ذاتی که بهره‌ای از هستی ندارد، هستی را می‌جوید! در پایان این قسمت، مقاله‌ای را که برای سخنرانی سمینار بزرگداشت حکیم متأله حاج ملاهادی سبزواری تغمده الله برحمته تنظیم کرده بودم، بیان می‌کنم.

این مقاله، توضیح و تفسیری پیرامون امتیازات هشت‌گانه کتاب مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی از دیدگاه حکیم متأله مرحوم حاج ملاهادی سبزواری رحمته الله علیه است.

عامل یکم- استناد مولوی به آیات قرآن مجید

همان‌گونه که در قسمت یکم در امتیازات هشت‌گانه مثنوی از دیدگاه مرحوم حاج ملاهادی سبزواری آن حکیم متأله دیدیم، استناد و استدلال و استشهاد اصطلاح «تفسیر منظوم قرآن» را درباره آن به کار برده است. این‌که ما در این مبحث تعداد آیات قرآنی را که مورد استفاده مولوی در مثنوی است متذکر می‌شویم، پیش

۱-سوره زمر، آیه ۱۸.

از بیان تعداد آیات قرآنی، اشاره به یک نکته بسیار با اهمیت ضروری به نظر می‌رسد: اگرچه به جهت اختلاف عقیده و سلیقه در فهم و تفسیر قرآن که میان صاحب‌نظران تفسیر و حکمت و فقه و عرفان جریان دارد، ممکن است همه استشهادها و توجیها و تفسیرهای مولوی را درباره آیات قرآنی که مطرح کرده است قبول نکنیم، ولی هیچ تردیدی در این نداریم که مولوی با اندیشه و تعقل و دریافت بسیار والایی، از آیات قرآنی استفاده نموده و گاهی تفسیر و استشهاد وی به قدری زیبا و عالی است که انسان با خود می‌گوید: آیا اصلاً این آیه را در قرآن دیده است یا نه! تنها به عنوان نمونه:

همان‌طور که می‌دانیم، مولوی در کتاب مثنوی در چند مورد درباره عقده‌های روانی و اندوه‌ها و اضطرابات ناشی از آنها به قدری عالی و واضح بحث کرده است که گویی این مرد بر همه کتاب‌ها و عقاید روان‌کاوی، اطلاع و اشراف داشته است. در یکی از آن موارد، پس از بیان مطلب، از یک آیه قرآنی برای اثبات آن بهره‌برداری می‌کند که انسان گمان می‌کند آیه مزبور تنها در این مورد نازل شده است. در آن مورد چنین گفته است:

چون جفا آری فرستد گو شمال	تا ز نقصان واروی سوی کمال
چون تو وردی ترک کردی در روش	بر تو قبضی آید از رنج و تپش
ترک وردی که کنی تو در زمان	قبض و تاریکیت آید نیک دان
آن ادب کردن بُود یعنی مکن	هیچ تحویلی از آن عهد کهن
پیش از آن کاین قبض زنجیری شود	این‌که دلگیر است پاکگیری شود
رنج معقولت بُود محسوس و کاش	تا نگیری این اشارت را بلاش
در معاصی قبض‌ها دلگیر شد	قبض‌ها بعد از اجل زنجیر شد
نُعْطِ مَنْ أَعْرَضَ هُنَا عَنْ دُكْرِنَا	عِيشَةٌ ضَنْكَا وَ نَحْشُ بِالْعَمَى
دزد چون مال کسان را می‌برد	قبض و دلتنگی دلش را می‌خلد
او همی گوید عجب این قبض چیست	قبض آن مظلوم کز شدت گریست
چون بدین قبض‌التفاتی کم کند	باد اصرار آتشش را دم کند
قبض دل قبض عوان شد لاجرم	گشت محسوس آن معانی زد عَلم

قبض‌ها زندان شده‌ست و چار میخ قبض بیخ است و برآرد شاخ بیخ
بیخ پنهان بود هم شد آشکار قبض و بسط اندرون بیخی شمار^۱

تعداد آیاتی که مورد استناد و تفسیر جلال الدین محمد مولوی در مثنوی قرار گرفته، به قرار زیر است:

آیاتی که در مثنوی صریحاً مورد استناد و یا تفسیر قرار گرفته است	آیاتی که ابیات مثنوی قابل تطبیق بر آن‌هاست
دفتر اول	۲۳۱
دفتر دوم	۲۲۷
دفتر سوم	۲۸۹
دفتر چهارم	۳۵۹
دفتر پنجم	۹۱
دفتر ششم	۲۲۵
مجموع	۱۴۲۲
جمع کل:	۲۱۴۲

بدیهی است که استشهاد به بیش از ۲۱۰۰ آیه و تفسیر آن‌ها در کتاب مثنوی، بهترین دلیل آن است که مغز و روان این مرد از آیات قرآنی اشباع و حداکثر استفاده را در تشکیل شخصیت معرفتی خود از این کتاب الهی نموده است.^۲

عامل دوم- استناد مولوی به روایات

توجه شدید و اهمیت دادن مولوی به روایات اسلامی است که مانند آیات قرآنی مورد استناد و تفسیر و استشهاد مولوی در کتاب مثنوی قرار گرفته است. قطعی است روایاتی هم که مورد استدلال یا استشهاد مولوی قرار می‌گیرد، چنان نیست که

۱- مثنوی، نسخه رضانی، دفتر سوم، ص ۱۴۳.

۲- ر.ک: فهرست آیات در تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمد تقی جعفری.

تعداد حقیقی آیاتی که ابیات مثنوی قابل تطبیق بر آن‌هاست، بیش از آن است که ما در متن آورده‌ایم، و آن‌چه که ما در تفسیر مثنوی آورده‌ایم، آیاتی است که در ابیات صریحاً مطرح شده و یا به معنای بیت خیلی نزدیک است، مانند این که به آن‌ها اشاره شده است.

همه آنها از جهت سند یا دلالت مورد پذیرش بوده باشند، با این حال اکثر آن روایات دارای مضامین بسیار عالی و سازنده می‌باشد. تعداد روایاتی که در مثنوی آمده، به قرار زیر است:

روایاتی که در مثنوی صریحاً مورد استناد و یا تفسیر قرار گرفته است	روایاتی که ابیات مثنوی قابل تطبیق بر آن‌هاست
دفتر اول	۷۱
دفتر دوم	۸۰
دفتر سوم	۶۷
دفتر چهارم	۹۴
دفتر پنجم	۲۸
دفتر ششم	۷۱
مجموع	۳۴۵
جمع کل:	۷۵۶*

با نظر به اهتمام بلیغ مولوی به دو منبع اساسی اسلام، به خوبی اثبات می‌شود که این شخصیت، ساخته شده اسلام بوده و این پندار بی‌اساس که مولوی ساخته شده مغز و روان خویشتن است، آن قدر پوچ است که ارزش مطرح کردن و پاسخ دادن را ندارد، و آن کس که ادعا می‌کند: از آیات و روایات این مطالب به دست نمی‌آید، نمی‌فهمد که اگر عموم مردم این همه حقایق را از آن دو منبع می‌فهمیدند، هزاران ملای رومی داشتیم. متأسفانه این امر باعث تأسف ما مسلمین است که با آن سرمایه عظیم نمی‌توانیم در هر دورانی امثال ملای رومی زیاد داشته باشیم.

خلاصه این‌که، جوامع اسلامی می‌بایست از تراوشات و فعالیت‌های مغزی و روانی این شخصیت و امثال وی در علوم و معارف، حداکثر استفاده را نموده و موجبات گسترش علوم و معارف متنوع را فراهم می‌آورند.

*-ر.ک: فهرست روایات تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمد تقی جعفری.

ضمناً باید در نظر داشته باشیم که تعداد روایاتی که ابیات مثنوی قابل تطبیق بر آن‌هاست، بیش از آن است که مادر متن آورده‌ایم و اکثر آن روایات که به معنای بیت خیلی نزدیک است، در تفسیر مثنوی متذکر شده‌ایم.

تعجب در این است که با این که کتاب مثنوی پر از دیدگاه‌های علمی محض در ارتباط با جهان هستی و انسان به‌طور عام است، غالباً در مسیر تصوّف حرفه‌ای و تخدیر مغزی و مات کردن رنگ تکالیف انسان در مقابل خدا و خویشتن و هم‌نوع خود مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

جای بسی تأسف است که هنگامی که نام مولوی برده می‌شود و سخن از کتاب مثنوی به میان می‌آید، عده‌ای بسیار فراوان از مردم، حتی با کمال تعجب عده‌ای از کسانی که خود را صاحب اندیشه و نظر می‌دانند، انسانی را تصور می‌کنند که رقص صوفیانه می‌کرده و با موسیقی، وضع روانی خود را بالا می‌برده است!! مگر مولوی در چند مورد از مثنوی در توییخ موسیقی و سماع سخن صریح نگفته است؟! از آن جمله، در داستان پیر چنگی، پس از بیدار شدن پیر و توجه به این که چگونه عمر خود را در اشتغال به موسیقی به هدر داده است، چنین می‌گوید:

-۱

بانگ می‌زد کای خدای بی‌نظیر	بس که از شرم آب شد بیچاره پیر
چون بسی بگریست وز حد رفت درد	چنگ را زد بر زمین و خرد کرد
گفت: ای بوده حجابم از آله	ای مرا تو راهزن از شاهراه
ای بخورده خون من هفتاد سال	ای ز تو رویم سیه پیش کمال
ای خدای با عطا و با وفا	رحم کن بر عمر رفته در جفا
خرج کردم عمر خود را دم به دم	در دمیدم جمله را در زیر و بم
داد عمری حق که هر روزی از آن	کس نداند قیمت آن در جهان
آه کز یادیره و پرده عراق	رفت از یادم دم تلخ فراق
وای کز تری زیر افکند خرد	خشک شد کشت دل من دل بمرود
وای کز او از این بیست و چهار	کاروان بگذشت و بیگه شد نهار
ای خدا فریاد از این فریاد خواه	داد خواهم نی ز کس از دادخواه
داد خود چون من ندادم در جهان	عمر شد هفتاد سال از من جهان

-۲

می‌چه باشد یا جماع و یا سماع

تا تو جویی زان نشاط و انتفاع

-۳-

زان که صوفی را طمع بردش ز راه مانند در خسران و کارش شد تباہ

-۴-

طمع لوت و طمع آن ذوق و سماع مانع آمد عقل او راز اطلاع

-۵-

پس غذای عاشقان آمد سماع که در او باشد خیال اجتماع
قوّتی گیر و خیالات ضمیر بلکه صورت گیرد از بانگ صفیر

-۶-

رقص آن جا کن که خود را بشکنی پنبه را از ریش شهوت بر کنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند رقص اندر خون خود مردان کنند
چون رهند از دست خود دستی زنند چون جهند از نقص خود رقصی کنند
مطربانشان در درون دف می زنند بحرها در شورشان کف می زنند

اگر با این مطالب، نسبت موسیقی و رقص و سماع به مولوی صحیح باشد، بایستی برای تضاد گفتار مولوی با کردارش فکری کرد.

عامل سوم- اطلاعات فراوان مولوی از معارف متنوع بشری و الهی

مولوی با این که فلسفه را رد می کند و نمی خواهد آن را در معرفت بشری، اصیل تلقی کند و یا حتی اثر آن را بپذیرد، اما مسلماً از فلسفه ها مطلع بوده و در نهایت لطافت از آن چه که از فلسفه ها و علوم انسانی و حتی ادبیات به دست آورده بود، استفاده می کرده است؛ بدون این که مقلد آنها باشد یا تحت تأثیر آنها قرار گیرد. او جوهر و کم و کیف و علت و مقتضی و دیگر اصطلاحات فلسفی را به کار می برد، بدون تقید به شیوه ای که آنها را به کار می بردند. مثلاً جوهر را گاهی به معنای زیربنا و محور اصلی به کار می برد، در صورتی که در تعریف فلاسفه، به معنی شیء قائم به

ذات است.^۱

مولوی از حقایق فراوان آگاه بود و کسی نیست که روی ذوق و استعداد خام خودش، یا روی جهش‌ها و بارقه‌های گسیخته مطلب بگوید. متأسفانه این‌گونه بارقه‌ها، عده‌ی زیادی را می‌فریبد. خداوند می‌فرماید:

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بَسُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ^۲

«مَثَلِ آنان، مثل کسی است که آتشی روشن کند و هنگامی که آتش پیرامون او را روشن ساخت، خداوند نور آنان را از بین می‌برد و آنان را در تاریکی رها می‌کند که نمی‌بینند.»

در طول تاریخ زیاد دیده شده‌اند کسانی که یک مقدار با استعداد و خوش ذوقند، اما دریافت شده‌های آنان به اصول بنیادین حقایق پیوسته نیست و استاد ندیده‌اند و اطلاعاتشان عمیق نیست و تکیه‌شان بر یک یا چند بارقه‌ی زودگذر و یا حافظه‌ی قوی است و تاریخ از این‌گونه افراد کارنامه‌ی خوبی به یاد دارد. استاد دیدگی، ورزیدگی، اطلاعات عمیق و اصیل و مخصوصاً سوز و گداز درونی و ایمان راستین در شناخت حقایق والای هستی - نه علوم حرفه‌ای و صنایع - از اهمیت زیادی برخوردار است. از آثار مولوی به خوبی پیداست که معارفی که به انسان‌ها القاء می‌کرده است، چنین تلقی نموده بود که مستند به خود طبیعی او با کارگردانی عقل نظری و حواس محدود دنگر او نبوده و مستند به عنایت الهی بوده است.^۳

-۱-

پس بُود دل جوهر و عالم عَرَض
سایه‌ی دل کسی بُود دل را غرض
جوهر است انسان و چرخ او را عَرَض
جمله فرع و سایه‌اند و تو غرض

۲-سوره بقره، آیه ۱۷.

-۳-

آب حیات است این سخن کابید ز علم من لَدُن
جان را از او خاکی مکن تا بر دهد اعمال‌ها

عامل چهارم- مولوی بیان مطالب را برای خود، حرفه تلقی نکرده است.

وی این معرفت بسیار جوشان و این اقیانوس بسیار متلاطم را آرایش ذات خود قرار نداده است. **ابن سینا** می‌گوید:

أَلَا تِنْفَاتُ أَلِي مَا تُنَزَّهُ عَنْهُ شُغْلٌ، وَالْأَعْتِدَادُ بِمَا هُوَ طَوْعٌ مِنَ النَّفْسِ عَجْزٌ
وَالْتَّبِيحُ بِزِينَةِ الذَّاتِ مِنْ حَيْثُ هِيَ الذَّاتُ وَ إِنْ كَانَ بِالْحَقِّ تَبِيهُ وَ الْإِقْبَالُ
بِالْكَلْبِيَّةِ عَلَى الْحَقِّ خَلَاصٌ^۱

«تمایل به آنچه (غیر از خدا) که نفس از آن پاک شده است، اشتغال و اهمیت دادن به آنچه که اطاعت از نفس اماره (خود طبیعی) است ناتوانی است، و مباحث سرورانگیز به زیبایی ذات از آن جهت که ذات سالک است - اگرچه ناشی از شهود حق باشد - گمراهی است و روی آوردن فاعل به سوی حق، خلاصی حقیقی است.»

اگر کار مولوی حرفه‌ای بود، از لحن کلامش پیدا بود. این حال سوز و گداز او نشان می‌دهد که از این مسائل کودکانه رد شده است از این که بگوید این را می‌دانم! آن را دریافته‌ام! فلان مطلب را به دست آوردم! آری، او از همه این مراحل رد شده است. اما دلیل این که کارش را حرفه تلقی نکرده، این است که جنبه شاعریش خوب نبوده است. مثلاً:

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان

این بیت از جنبه شعری خیلی ضعیف است، ولی شامل مطلب بسیار بالایی است. شعر **حافظ** را در زیر ملاحظه کنید. می‌توان گفت یک معنای جالب، ولی دارای هنر شعری بسیار عالی است:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود این شاهد بازاری و آن پرده‌نشین باشد
جام می و خون دل هر یک به کسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

۱- الاشارات و التنبيهات، ابن سینا، تنبیه ۴، ص ۳۸۸.

خود مولوی می‌گوید:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

نیز می‌گوید: **مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا**. «دلم می‌خواهد قافیه را درست کنم، ولی محبوب من نمی‌گذارد تا مغز و توانم را صرف درست کردن و زیبایی کلام کنم». هم‌چنین، خودش در بین اشعارش می‌گوید: من شاعر نبودم و قسم هم خورده است که نمی‌دانستم شعر چیست. **نظامی** شاعر بزرگی است، **حافظ** شاعر توانایی است، ولی مولوی شاعر بزرگی نیست؛ وی مردی حکیم، فقیه، اصولی، متکلم و ادیب بوده، او عالم و عارف بسیار بزرگی است. گاهی انسان احساس می‌کند که بیان این‌گونه مطالب را خم شدن بر روی خویشتن و به‌به گفتن به خویشتن حاصل نمی‌شود، حتی توجه به این‌که من الان در عالم عرفان شعر می‌گویم مشکل‌ساز است و باعث می‌شود انسان در جا بزند و فقط از آن‌چه می‌گوید خوشش می‌آید، در حالی‌که این خوش آمدن‌ها، حرکت و سلوک را از وصول به نتیجه باز می‌دارد.